**این تقریر صرفا جهت مطالعه و مباحثۀ روزانه است.**

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 24 شهریور 1395.

**جلسه دوم**

**13950624- قتل عمد صبی و ارث آن**

قتل عمد صبی و ارث آن

در جلسۀ قبل اجمالی از روایات مسأله ذکر شد در این جلسه به بررسی روایت اول می پردازیم.

 روایت اول، روایت رفع القلم عن ثلاثه بود. بحثی که در رابطه با این روایت مطرح شده، این است که آیا این روایت فقط ناظر به احکام تکلیفیه است یا احکام وضعیه را نیز شامل می شود؟ و در صورت شمول،کدامیک از احکام وضعیه را شامل می شود؟ تحقیق این بحث متوقف است بر فهم معنای رفع القلم در اصطلاح روایات. در کلمات آقایان قلم های مختلفی تصویر شده است. قلم مؤاخذه، قلم تشریع، قلم وضع و تکلیف. برای روشن شدن اینکه کدام از یک از این تصویرهای مطرح شده از قلم، تصویر صحیحی است باید به روایات و استعمالات مراجعه کرد. و مجرد اینکه بتوان تصاویر مختلفی برای قلم فرض کرد دلیل بر این نیست که روایت هم به این معنا باشد. همانطور که در جلسۀ قبل گذشت حاج آقا در بحث اجاره این بحث را مطرح فرموده اند. چکیده ای از فرمایشات ایشان (که مربوط به حدیث رفع معروف و حدیث رفع قلم است) را در این جلسه ذکر می کنیم.

معانی قلم در روایات

کلمه قلم در روایات به معانی مختلفی به کار رفته است که بعضی از آن ها قطعا در بحث ما مراد نیست. گاهی اوقات به معنای قلم الهی است که بر لوح جاری می شود. مثل آیه شریفه **(ن و القلم و ما یسطرون)** بنابر بعضی تفسیرها[[1]](#footnote-1). و گاهی اوقات قلم به معنای نوشتن سرنوشت است و جری القلم به همین معناست. در بعضی روایات نیز جری القلم بما هو کائن وارد شده که به معنای قلم تکوین و قضا و قدر(خوبی ها و دشواری ها) است. کلمه رفع القلم عن ثلاثه نیز به قرینۀ حرف (عن) در مقابل جری القلم علی ثلاثه به معنای رفع دشواری ها و سختی ها است، و رفع القلم در بحث ما قطعا به این اصطلاح نیست به خاطر واضح بودن اینکه هیچ فرقی بین کوچک و بزرگ در این جهت وجود ندارد. بیماری و گرفتاری و بلا و مصیبت و زلزله و همه بلاها بر کودک بر نائم و بر مجنون نوشته می شود. پس رفع در روایت رفع القلم عن الثلاثة به معنای رفع سرنوشت تلخ و دشوار نیست.

کلام حاج آقا در رابطه با حدیث رفع معروف و حدیث رفع القلم

اما حاج آقا در رابطه با حدیث رفع معروف می فرمایند که گاهی اوقات کتابت در مورد اعمال اطلاق شده است. به عنوان مثال در آیۀ شریفۀ **(کتب علیکم الصیام** **کما کتب علی الذین من قبلکم)** کتابت عمل(صوم) به معنای واجب شدن آن است. و عمل(صوم) به معنای ماهیت عمل است نه وجود خارجی آن. و عمل قبل از وجودش به گردن انسان نوشته می شود یعنی واجب است که انسان این عملی که می توانسته است موجود یا معدوم باشد را موجود کند و متعلق کتابت هم نفس عمل است. بر خلاف تعبیر آقایان که می گویند وجوبی که شما علم ندارید رفع شده است. حاج آقا می فرمایند که در اصطلاح روایات اطلاق به مثل کتب علیکم وجوب الصلوة و کتب علیکم حرمة شرب خمر که کتابت بر حکم وارد شده باشد، بسیار نادر و شاید معدوم باشد. و تعبیری که در روایات وجود دارد کتابت نفس صلاة و صوم است. و کتابت فعل به این معناست که خود آن فعل را الزام کردیم در مقابل وضع که در مثل وضع الصلاة عن الحائض، به معنای عدم الزام است. بنابراین معنایی که در حدیث رفع معروف کردیم، می تواند به عنوان **معنای اول** در حدیث **رفع القلم عن الصبی** مراد باشد. **معنای دومی** که در حدیث رفع القلم می توان ذکر کرد اینکه عمل انجام شده اعم از خوب یا بد در نامۀ اعمال نوشته می شود. بنابر این معنا متعلق کتابت خود عمل بوجوده الخارجی است بر خلاف معنای اول که ماهیت عمل قبل از وجود خارجی متعلق است. در اینصورت جری القلم به معنای نوشته شدن در نامۀ اعمال و رفع القلم معنای عکس دارد. **معنای سومی** که برای رفع القلم می توان گفت کنایه بودن این تعبیر از برداشتن مؤاخذه است. حاج آقا بعد از طرح این سه معنا به معنای دوم یعنی نوشتن و عدم نوشتن در نامۀ اعمال، تمایل پیدا می کنند و بعد روایاتی را برای استشهاد به این معنا ذکر می کنند و اینکه این معنا و معنای اول یعنی رفع الزامات دو اعتبار مختلف هستند و جامعی برای این دو معنا فرض نمی شود. در توضیح فرق و در نتیجه عدم جامع بین این دو معنا در بحث خمس می فرمودند که بین کتابت اعمال و کتابت واجبات از جهات مختلف تفاوت است. اولا کاتب این دو مختلف است. کاتب واجبات و شارع خداوند است. در حالی که کاتب گناهان ملک است. ثانیا مکتوب هم مختلف است. مکتوب در الزامات واجبات و محرمات است. ولی مکتوب در نامۀ اعمال کارهای خوب و بد است. تفاوت سوم این است که متعلّق کتابت در الزامات ماهیت شیء به معنای عمل قبل از انجام آن است. (چون عمل بعد از انجام اگر متعلق ایجاب باشد دو صورت دارد یا عمل موجود است که امر به تحصیل حاصل است. و یا عمل معدوم است که عمل معدوم نمی تواند موجود باشد. اجتماع نقیضین است) بنابراین شارع خواسته تا عملی که هنوز موجود نشده در عالم خارج تحقق پیدا کند. با توجه به این سه تفاوت بین این دو نوع کتابت، تعبیر واحد در مورد این دو عرفیت ندارد. بنابراین قلم یا قلم الزامات است و یا قلم کتابت سیئات در نامۀ اعمال و یا کنایه از نفس مؤاخذه است. و ایشان استظهار می کنند که مراد از رفع قلم نوشته نشدن در نامۀ سیئات است. البته ایشان این نکته را تذکر می دهند که نوشته نشدن در نامه سیئات ملازمه با عدم وجوب و الزام دارد با این توضیح که درست است که واجب کردن یک چیز و سپس رفع عقوبت از آن به خاطر تفضل مانعی ندارد ولی از این جهت که بازدارندۀ نوع مردم از مخالفت با اوامر و نواهی همین عقوبت ها است، لذا اگر در مورد عملی تأمین مطلق دادند عرف از این تأمین مطلق عدم وجوب و حرمت را برداشت می کند و حکم در صورت تأمین مطلق را لغو می پندارد. بله اگر شارع تأمین مشروط دهد به عنوان مثال بخشیدن را منوط به توبه کند، در اینجا چون کسی مطمئن نیست که موفق

به توبه شود با الزام سازگار است. **نتیجه؛** معنای رفع القلم اینکه مفاد مستقیم و مدلول مطابقی رفع القلم، نوشته نشدن در نامۀ سیئات است. و لازمه اخبار از نوشته نشدن گناهان در نامه عمل، الزامی نبودن عمل است. و این امر نشان دهندۀ این است که تحریم اقتضائی بوده و در مورد شخص خواب، صبی و مجنون جاری نیست. ایشان بعد از ذکر این مطالب به ذکر روایاتی برای اثبات فرمایش خود می پردازند.

به نظر می رسد که امثال آیۀ **(کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم)** که در آن تعبیر کتابت در مورد واجبات شده را نباید وارد این بحث کرد. و ملازمه ای بین کتابت واجبات و رفع قلم به معنای عدم کتابت واجبات وجود ندارد. با این توضیح؛ درست است که خداوند واجبات را می نویسد ولی آیا نوشتن خداوند با چیزی به نام قلم که علی القاعده قلم تشریع است تصویر شده است؟ به این معنا که خداوند قلمی دارد که احکام را به وسیله آن در لوح تشریعات می نویسد. قرینۀ واضحی بر این ادعا پیدا نکردیم. بنابراین مجرد کتابت احکام ملازمه ای با وجود قلم تشریعات ندارد. و کتابت مثل صوم و صلاة از احکام ممکن است به اعتبار این باشد که بر گردن بندگان گذاشته می شود و این به گردن آمدن یک نوع نوشتن تلقی شده باشد به عبارت دیگر باید توجه داشت که این تعبیر (رفع القلم) یک نوع تشبیه و تمثیل ادبی است که باید ببینیم خداوند به چه اعتبار این تعبیر را به کار گرفته است آیا به این اعتبار که دفتری وجود دارد که واجبات را در آن می نویسند؟ مثل قانون گذار در قانون های عرفی. لذا باید بحث را به خصوص مواردی که واژه قلم به کار رفته است متمرکز کرد.

آنچه مهم است بررسی معنای تعبیر جری القلم و در مقابل آن رفع القلم است که به چه معنا اطلاق می شده است؟ آیا به معنای به گردن آمدن احکام یا رفع آن ها است؟ یا اینکه به معنای نوشتن یا ننوشتن گناهان است.

نکته دیگری که در این بحث باید دنبال کرد این است که آیا تعبیراتی مانند جری القلم که در مقابل رفع القلم است تعبیرات اسلامی است یا قبل از اسلام هم کاربرد داشته است؟ به عنوان مثال اگر مراد از قلم فرشته ای باشد که سیئات و حسنات را در نامۀ اعمال ثبت می کنند یک مفهوم دینی و اسلامی است. بر این اساس قلمی برای فرشتگان تصویر می شود که به وسیلۀ آن کارهای خوب را در یک صحیفه و کارهای بد را در صحیفه دیگر می نویسند. اما اگر در تعبیرات قبل از اسلام تعبیر جری القلم وجود داشته باشد طبیعتا نباید به این شکل تصویر کرد مگر آنکه آن تعبیرات هم برخواسته از کتب آسمانی قبل از اسلام باشد. و همچنین به عنوان نمونه این احتمال که آیا قلم به معنای حکم قضائی، یعنی حکمی که بر علیه شخص صادر می شود باید مورد بررسی قرار گیرد. و نیز کشف این مطلب که آیا در عربستان قوانین به صورت مکتوب ثبت می شده است. در نحوۀ برداشت از رفع و جری قلم اهمیت دارد.

در حقیقت بحث این است که در جامعۀ عربستان رسم به نوشتن قانون بوده است تا اگر بگویند قانون در حق شخص نوشته می شود کنایه از این باشد که در حدی شده است که آن قوانین مکتوب درباره او اجرا می شود. مثل این تعبیر کنایی **زیدٌ کثیرٌ الرماد** که کنایه از سخاوت است. و در جائی به کار بردن آن صحیح است که پختن غذا مطرح باشد اما در جائی که غذا پخته نمی شود این تعبیر به کار نمی رود.

در جلسۀ آینده به بررسی استعمالات این تعبیر برای کشف معنای صحیح از آن می پردازیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد

1. استاد فرمودند: مرحوم شیخ صدوق در اعتقادات در تبیین حقیقت لوح و قلم می فرمایند: اعتقادنا فی اللوح و القلم انهما ملکان. ولی بحث از حقیقت لوح و قلم مربوط به بحث ما نیست.(إعتقادات الإمامية (للصدوق)، ص: 44) [↑](#footnote-ref-1)